

روایت صندوقی دارا که آخر ماه کم می آورد

«امپراطور بی پول»

پرداخت معوقات بازنشستگان به شرط ها و شروط ها

۲۵ تیر

روز بهزیستی و تامین اجتماعی



کیمیا ملکی: در ظاهر، ماجرا عجیب است. سازمانی که نامش کنار شستا، بانک رفاه، پتروشیمی، سیمان، دارو، کشتیرانی، فولاد و ده ها شرکت بزرگ می آید، هر ماه با اضطراب پرداخت روبه روست. روی کاغذ، تامین اجتماعی فقیر نیست اما در عمل، گرفتار همان بحرانی است که بسیاری از خانواده های ایرانی می شناسند: دارایی دارد اما پول دم دستنی ندارد. این شاید دقیق ترین تصویر از وضعیت امروز تامین اجتماعی باشد؛ صندوقی که روی ترازنامه اش عده های بزرگ نشسته اما در حساب جاری اش همیشه جای خالی پول دیده می شود. مسئله اصلی دیگر فقط کسری نیست، مسئله این است که نوع کسری عوض شده است. تامین اجتماعی فقط با بحران بلندمدت بازنشستگی مواجه نیست بلکه به بحران روزمره نقدینگی رسیده است. بحرانی که اگر ادامه پیدا کند، اول خودش را در داروخانه ها، بیمارستان ها، صف مستمیری بگیران و فشار بر کارفرمایان نشان می دهد، نه در صورت های مالی رسمی.

تامین اجتماعی این روزها شبیه مالکی است که چندین ملک، زمین و کارخانه دارد اما برای پرداخت اجاره خانه خودش باید قرض بگیرد. همین تصویر ساده پیچیده ترین مسئله صندوق را توضیح می دهد: سازمان دارایی دارد اما جریان نقد ندارد. در ادبیات رسمی معمولا از ناترازی صندوق های بازنشستگی حرف زده می شود؛ عبارتی خشک، فنی و تا حدی بی جان اما پشت این

یک صندوق با خرج نقد و در آمد نیمه نقد

در ساده ترین روایت، تامین اجتماعی از محل حق بیمه کارگران و کارفرمایان پول می گیرد و آن را صرف مستمری، درمان و سایر تعهدات بیمه ای می کند. این مدل زمانی کار می کند که تعداد بیمه پردازان فعال به اندازه کافی بیشتر از مستمیری بگیران باشد، اشتغال رسمی رشد کند، دستمزدها واقعی باشند و دولت نیز سهم خود را منظم بپردازد. اما هیچ کدام از این شروط به شکل مطلوب برقرار نیست. نسبت پشتیبانی پایین آمده یعنی تعداد بیمه پردازان نسبت به مستمیری بگیران کاهش یافته است. بخش بزرگی از اقتصاد در محدوده غیر رسمی حرکت می کند و حق بیمه کامل نمی پردازد. بسیاری از کارگاه ها زیر فشار رکود، تورم و هزینه های تولید، در پرداخت بیمه دچار تاخیر می شوند. دولت نیز سال هاست بدهی خود به سازمان را به موقع و نقدی تسویه نکرده است. نتیجه این است که تامین اجتماعی هر ماه با یک معادله نگران کننده روبه روست: خروجی ها قطعی اند اما ورودی ها مشروط. مستمیری بگیر نمی تواند صبر کند تا دولت دارایی واگذار کند. بیمارستان نمی تواند خرید دارو و تجهیزات را تا نقد شدن سهام عقب بیندازد. داروخانه نمی تواند نسخه امروز را با وعده تسویه چند ماه بعد اداره کند. اینجا همان جایی است که بحران از دفتر حسابداری بیرون می آید و به زندگی واقعی مردم وارد می شود.

دولت بدهکار

یکی از گره های اصلی ماجرا، بدهی انباشته دولت به تامین اجتماعی است. دولت در طول سال ها تکالیف مختلفی را به این سازمان تحمیل کرده؛ از معافیت های بیمه ای تا حمایت از گروه های خاص و سهم هایی که باید پرداخت می شده اما یا دیر پرداخت شده یا اصلا نقد نشده است.

در بودجه ها معمولا برای تسویه بخشی از این بدهی اراقی در نظر گرفته می شود؛ گاهی با اوراق، گاهی با تهاتر، گاهی با واگذاری سهام و دارایی. روی کاغذ، این ها تسویه بدهی محسوب می شوند اما از دید تامین اجتماعی، همه تسویه ها پکسان نیستند. اگر دولت بدهی نقدی را با کارخانه، سهام کم بازده، دارایی غیرنقد یا اوراق بلندمدت جبران کند، مشکل ترازنامه شاید کمی بهتر شود اما مشکل صندوق در آخر ماه سر جای خود می ماند. این همان نقطه ای است که باید از ادبیات رسمی فاصله گرفت و واقعیت را بی پرده گفت: دولت گاهی بدهی قابل خرج را با دارایی غیرقابل خرج تسویه می کند. یعنی سازمانی که برای پرداخت مستمیری نقد می خواهد، سند و سهم و اوراق می گیرد. این شبیه آن است که کارمندی آخر ماه به جای حقوق، حواله فروش یک انبار کالا دریافت کند. شاید ارزش داشته باشد اما اجاره خانه و خرج درمان را همان روز پرداخت نمی کند.

قربانی اول: درمان

بحران نقدینگی تامین اجتماعی معمولا قبل از آنکه در پرداخت مستمیری ها دیده شود، در حوزه درمان خودش را نشان می دهد. چون پرداخت مستمیری حساسیت اجتماعی و سیاسی بالایی دارد و سازمان معمولا تلاش می کند آن را در اولویت مطلق نگه دارد. بنابراین فشار نقدینگی به بخش هایی منتقل می شود که امکان تاخیر در آن ها بیشتر است: بدهی به داروخانه ها، مراکز طرف قرارداد، تجهیزات پزشکی، بیمارستان ها و مطالبات کادر درمان. اینجاست که مردم بدون آنکه اصطلاح جریان نقد را شنیده باشند، اثر آن را لمس می کنند. نسخه دیر تأیید می شود. داروخانه از بدهی بیمه گلاهی می کند. بیمارستان با کمبود تجهیزات مواجه می شود. مرکز درمانی طرف قرارداد سخت تر پذیرش می کند. پزشک یا پرستار از تاخیر در پرداخت ها ناراضی می شود. کیفیت خدمات افت می کند اما ریشه ماجرا در یک جدول مالی خشک پنهان است. تامین اجتماعی اگر پول نقد کافی نداشته باشد، شاید بتواند مستمیری را با فشار و استقراض پرداخت کند اما درمان آرام آرام فرسوده می شود. این فرسودگی کم صداست اما اثر اجتماعی آن بسیار سنگین است؛ چون بیمه شده ای که سال ها حق بیمه داده در لحظه بیماری انتظار دارد سازمان کنار او باشد نه اینکه خودش گرفتار کمبود نقدینگی باشد.

تصور ثروتمند بودن صندوق

در افکار عمومی، مالکیت تامین اجتماعی بر شرکت های بزرگ گاهی این تصور را ایجاد کرده که صندوق ثروتمند است و اگر مشکلی دارد، ناشی از سوءمدیریت ساده یا پنهان کاری است. سوءمدیریت، انتصابات غیر تخصصی، بازده پایین دارایی ها و مداخله سیاسی در شرکت ها حتما بخشی از مسئله اند؛ اما تمام ماجرا نیستند.

حتی اگر بهترین مدیران هم روی دارایی ها بنشینند، باز هم صندوقی که نسبت پشتیبانی اش کاهش یافته، تعهداتش بزرگ شده، هزینه درمانش با تورم پزشکی بالا رفته و دولت سهم خود را نقد و منظم نمی دهد، با فشار نقدینگی روبه رو خواهد شد. مدیریت بهتر می تواند بحران را کم کند، اما معجزه نمی کند. مشکل ساختاری است. از طرف دیگر، تصور ثروتمند بودن صندوق می تواند به تصمیم های خطرناک منجر شود. دولت ممکن است ساده تر تکلیف جدید روی دوش سازمان بگذارد. مجلس ممکن است بدون محاسبه منابع پایدار، مزایای جدید تصویب کند. جامعه نیز ممکن است انتظار داشته باشد صندوق از دارایی های بزرگ خرج کند. اما هر تعهد تازه ای که منبع نقد پایدار ندارد، مثل باری است که روی کامیونی با ترمز فرسوده گذاشته می شود.

چرا این بحران برای طبقه متوسط و کارگران مهم است؟

تامین اجتماعی ستون اصلی امنیت اقتصادی میلیون ها خانوار است. برای بخش بزرگی از کارگران، بازنشستگان، بازماندگان و بیماران، این سازمان تنها خط دفاعی در برابر فقر، بیماری و سقوط درآمدی است. اگر تامین اجتماعی دچار اختلال شود، فشار آن مستقیما به خانواده ها منتقل می شود. یک بازنشسته نمی تواند بگوید چون سازمان دارایی غیرنقد دارد، من هزینه زندگی ام را عقب می اندازم. یک بیمار نمی تواند درمان را تا زمان نقد شدن اوراق دولت متوقف کند. یک کارگر نمی تواند مطمئن باشد که اگر امروز حق بیمه می دهد، در آینده خدمات باکیفیت می گیرد، مگر اینکه صندوق از نظر مالی پایدار باشد. حتی می توان گفت یکی از مهم ترین مسائل رفاهی ایران در سال های پیش روست. چون هر ضربه به این سازمان، مستقیما به اعتماد عمومی، امنیت شغلی، کیفیت درمان و آرامش بازنشستگی آسیب می زند.

ناترازی صندوق های بازنشستگی

واژه یک واقعیت روزمره خوابیده است: هر ماه باید مستمیری میلیون ها نفر پرداخت شود، هزینه درمان ده ها میلیون بیمه شده تأمین شود، بیمارستان های ملکی بچرخند، داروخانه ها تسویه شوند، حقوق پرسنل درمانی پرداخت شود و تعهدات کوتاه مدت سازمان زمین نماند. این ها را نمی شود با سند مالکیت، سهام کارخانه یا طلب دفتری از دولت پرداخت کرد. این ها پول نقد می خواهند. تامین

اجتماعی به نقطه ای رسیده که مسئله اش فقط میزان دارایی نیست بلکه زمان بندی ورود پول است. خرج ها ماهانه، فوری و غیرقابل تعویق اند اما درآمدها یا کمتر از هزینه ها هستند، یا دیر می رسند، یا اصلا نقد نیستند. این همان نقطه ای است که بحران ترازنامه به بحران جریان نقد تبدیل می شود جایی که دارایی های بزرگ هم نمی توانند اضطراب آخر ماه را کم کنند.

ترازنامه خوش قیافه، حساب جاری مضطرب

در گزارش های رسمی، تامین اجتماعی اغلب با حجم عظیم دارایی هایش شناخته می شود. شستا و شرکت های تابعه آن، پرتفویی گسترده از صنایع مختلف دارند؛ از پتروشیمی و دارو تا سیمان، حمل و نقل، مالی و معدنی. همین تصویر باعث شده در افکار عمومی این پرسش شکل بگیرد: سازمانی با این همه دارایی چرا باید مشکل پول داشته باشد؟ چون دارایی با نقدینگی فرق دارد. یک شرکت پتروشیمی ممکن است ارزش بورسی بالایی داشته باشد اما تامین اجتماعی نمی تواند هر ماه بخشی از آن را بفروشد تا مستمیری پرداخت کند. فروش دارایی در بازار رکودی، یعنی حراج سرمایه بین سلی کارگران. نگهداری دارایی هم لزوما به معنای دریافت سود نقدی منظم نیست. بسیاری از شرکت ها سود را با تاخیر تقسیم می کنند، برخی نیاز به سرمایه گذاری مجدد دارند، برخی گرفتار قیمت گذاری دستوری، بدهی بانکی، زیان عملیاتی یا محدودیت صادراتی اند. حتی شرکت های سوده نیز جریان نقد ماهانه و پایدار برای پرداخت تعهدات فوری سازمان ایجاد نمی کنند. به زبان ساده، شستا می تواند روی ترازنامه تامین اجتماعی وزن ایجاد کند، اما لزوما نمی تواند هر ماه حساب بانکی سازمان را شارژ کند. تامین اجتماعی دارایی دارد اما بخش زیادی از این دارایی ها قفل شده اند؛ قابل نمایش اند اما نه همیشه قابل خرج.

صندوقی که مجبور می شود از آینده قرض بگیرد

وقتی درآمد نقدی کافی نباشد، تامین اجتماعی چند راه بیشتر ندارد: از بانک استقراض کند، دارایی بفروشد، وصول مطالبات را تشدید کند یا پرداخت ها را عقب بیندازد. هر ۴ مسیر هزینه دارد.

استقراض بانکی، مشکل امروز را به بدهی فردا تبدیل می کند. سازمان برای پرداخت تعهدات جاری و فوری، تسهیلات می گیرد و بعد باید اصل و سود آن را بپردازد. این یعنی بخشی از منابع آینده سازمان، پیشاپیش خرج می شود. در ظاهر، مستمیری این ماه پرداخت شده اما در باطن، هزینه مالی تازه ای به دوش صندوق افتاده است. فروش دارایی نیز اگر با برنامه و در زمان مناسب نباشد، خطرناک است. تامین اجتماعی نباید برای پرداخت هزینه های جاری، دارایی های مولد و بین نسلی خود را در شرایط نامناسب بازار بفروشد. چنین کاری شبیه فروختن ستون های خانه برای پرداخت قبض برق است؛ شاید یک ماه مشکل را حل کند اما خانه را ضعیف تر می کند.

فشار بر کارفرمایان هم همیشه جواب مطلوب نمی دهد. وقتی کارگاه ها زیر فشار تورم، رکود، مالیات، هزینه انرژی و کاهش تقاضا قرار دارند، فشار بیمه ای بیشتری می تواند بخشی از اشتغال رسمی را به سمت غیررسمی شدن هل دهد. در نتیجه سازمان برای افزایش وصولی امروز، ممکن است پایه درآمدی فردای خود را کوچک تر کند.

بحران واقعی در زمان است

بسیاری از بحث ها درباره تامین اجتماعی بر عده های بزرگ متمرکز می شود: چقدر بدهی دارد؟ چقدر دارایی دارد؟ دولت چقدر بدهکار است؟ شستا چقدر می ارزد؟ اما مسئله مهم تر زمان است. اینکه پول چه زمانی وارد می شود و خرج چه زمانی باید پرداخت شود.

اگر سازمانی سالانه درآمد قابل توجه داشته باشد اما هزینه هایش ماهانه و فوری باشد، همچنان ممکن است گرفتار بحران شود. اگر سود شرکت ها پایان سال برسد اما مستمیری باید ابتدای هر ماه پرداخت شود، شکاف نقدینگی شکل می گیرد. اگر دولت بدهی را با اوراق چندساله بدهد اما بیمارستان امروز دارو بخواهد، تنگنا باقی می ماند. اگر دارایی ارزشمند باشد اما فروش آن زمان بر و پرهزینه باشد، در لحظه بحران کمکی نمی کند. بنابراین پرسش اصلی این نیست که تامین اجتماعی چقدر دارایی دارد؛ پرسش اصلی این است که چقدر پول قابل خرج، در زمان درست دارد. این تفاوت کوچک، قلب بحران امروز سازمان است.

سخن پایانی

تامین اجتماعی امروز در نقطه ای ایستاده که نمی تواند با زبان مبهم و عبارت های اداری توضیح داده شود. این سازمان دارایی دارد اما نقدینگی کم دارد. شرکت دارد اما پول ماهانه کم دارد. طلب دارد اما وصول نقدی ندارد. روی کاغذ بزرگ است اما در حساب جاری تحت فشار است.

بحران اصلی این صندوق شاید نه در آن چیزی باشد که مالک آن است، بلکه در آن چیزی باشد که هر ماه باید پرداخت کند. تامین اجتماعی با دارایی های سنگین و پول نقد سبک، به نهادی تبدیل شده که برای انجام بدیهی ترین وظیفه خود مانند پرداخت به موقع مستمیری و درمان باید هر ماه از یک مانع تازه عبور کند. اگر سیاست گذار هنوز تصور می کند حل مسئله با چند واگذاری، چند ردیف بودجه ای و چند تهاتر دفتری ممکن است، احتمالا عمق بحران را درست ندیده است. تامین اجتماعی به پول قابل خرج، مدیریت حرفه ای دارایی، انضباط دولت در پرداخت بدهی و اصلاح رابطه اش با بازار کار نیاز دارد.

در غیر این صورت، امپراطوری دارایی ها می ماند و صندوقی که آخر هر ماه مثل بسیاری از بیمه شدگان خودش فقط یک سوال دارد: پول نقد از کجا برسد؟